

شماره - دوم

اردیبهشت ماه

۲۵۳۶

# اکنون از مجله

سال پنجاه و نهم

دوره - چهل و ششم

شماره - ۲

تأسیس بهمن ماه - ۲۴۷۷

( مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی )

( صاحب امتیاز و نگارنده : محمود وحیدزاده دستگردی ( نسیم ) )

( سردبیر : محمد وحید دستگردی )

دکتر محمود شفیعی

## سبخن سعدی

### از نظر سبک و دستور زبان

گلستان علوم انسانی

سخن سعدی ، بی شک از لحاظ نظم و نثر معیار فصاحت و بلاغت زبان فارسی است . اگرچه زبان دری از شعر سرایندگان بزرگی مانند رودکی و فردوسی مایه می گیرد لیکن ظرف قرنهای تحول و پس از طی فراز و نشیبها ، آنچه پایه زبان کنونی ماست سخن سعدی است .

با صرف نظر از بعض لغتهای عربی ، که اکنون کمتر بکار می بریم ، امروز هم بهترین نثر فارسی آن است که بشیوه گلستان نزدیک باشد و شیواترین

غزل آن که به غزلیات شیخ تشبه یابد و نغزترین مثنوی اخلاقی آن که از بوستان سرعشق گیرد .

چون فرصت آن نیست که درباره تمام کلیات شیخ بزرگوار بحث کنیم ، ناگزیر در اینجسا گلستان استاد را آن هم فقط از لحاظ سبک و دستور زبان مورد بررسی قرار می دهیم . باشد که خدمتی گردد «هدیه اصحاب را» : گلستان را نه تنها نثر مسجع عالی بلکه باید شعر نغز ولی خارج از اوزان عروضی دانست . چه هم از نظر احساس سخنی است پراز احساس لطیف و تخیل شگرف و هم از لحاظ قواعد زبان ، چنان که خواهیم دید ، در نثر دلکش و پرمغز گلستان بیشتر اصولی بکار رفته است که خاص شعر است .

از نکات قابل دقت یکی اینکه در سخن سعدی حذف بسیار است ولی چنان بجاست و کلام روان و بی تکلف است که بطور عادی این حذفها بنظر نمی رسد .

شیوه سعدی بیان معانی است بسا اقل الفاظ و از اینرو نثر فصیح و بلیغ گلستان بیشتر حالت کلمات قصار را دارد . چنان کلمات برای معانی رسا و بجا انتخاب شده است که بهتر از آن میسر نیست . سخن بدان گونه پرمعنی و روح پرور است که کمتر به الفاظ آن توجه می شود مگر از حیث تحقیق که منظور ما در این گفتار است .

اینک نکاتی چند از سبک و دستور زبان در گلستان سعدی :

#### ۱ - حذف رابطه اسنادی بقرینه :

در این گونه حذف عموماً ، برخلاف روش امروز ما که رابطه را از جمله های مقدم بقرینه جمله آخر حذف می کنیم و برخلاف روش نویسندگان

دورهٔ سامانی و غزنوی که از تکرار امتناع نداشتند (۱) ، رابطه یا فعل را از جمله های بعدی بقرینه جملهٔ اول حذف می کند ؛

الف : حذف رابطه « است » بقرینه :

... که طاعتش موجب قربت است و بشکر اندرش مزید نعمت :  
 هر نفسی که فرو میرود ممدحیات است و چون بر می آید مفرح ذات . در هر نفسی دو نعمت موجود است و بهر نعمتی شکری واجب . آزردن دوستان جهل است و کفارت یمین (۲) سهل . مگر در زمستان که محجوب است و محجوب . (خورشید) . عین صواب است و مسأله بی جواب . قرآن بر سر زبان است و زر در میان جان . سلسله درنای است و بندگران بر پای . صندوق تربیت ما سنگین است و کتابه رنگین . قوت طاعت در لقمه لطیف است و صحت عبادت در کسوت نظیف . به عین عنایت ملحوظ است و به حلال از حرام محفوظ . لذت عیش دنیا را لدغه (۳) اجل در پس است و نعیم بهشت را دیوار مکاره در پیش . استعداد بی تربیت دریغ است و تربیت نامستعد ضایع . جوهر اگر در خلاب افتد همچنان نفیس است و غبار اگر بر فلک رود همچنان خسیس (۴) توانگر فاسق کلوخ زر اندود است و درویش صالح شاهد خاک آلود . این دلق موسی است مرقع و آن ریش فرعون مرصع . تلمیذ بی ارادت عاشق بی زراست و رونده (۵) بی معرفت مرغ بی پرو و عالم بی عملی درخت بی بر و زاهد بی علم خانه بی در . خلعت سلطان اگر چه عزیز است ، جامهٔ خلقان (۶) خود بعزت تر و خوان بزرگان اگر چه لذیذ است خروه انبان خود بلذت تر . آن به تصنع نزدیک است و این از تکلف دور . توانگری بهنراست نه به مال و بزرگی به عقل نه به سال . خزانه بیت المال لقمهٔ مساکین است نه طعمهٔ اخوان شیاطین . کاین چه عقل و کفایت

است و فهم و درایت بر همچنان بر قاعده اول است و زهد و طاعتش نامعول (۸) شکر واجب است و ذکر جمیل و دعای خیر . حریص با جهانی گرسنه است و قانع بنانی سیر .

### ب - حذف « اند » بقرینه :

عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که ... و واصفان حیلۀ جمالش به تحیر منسوب که ... خلقی بدین هوس که تو داری اسیرند و پای در زنجیر . توانگران دخل مسکینانند و ذخیره گوشه نشینان و مقصد زایران و کهف (۹) مسافران و محتمل بارگران . جمعند و حاضر نه پریشان و پراکنده دل . مرد میدان رضایند و تسلیم تیر قضا . وهم تصور کنند که تریاقتند یا کلید خزانۀ ارزاق . در زمره توانگران (بعضی) شاگرد و (بعضی) کفور و درحلقه درویشان (برخی) صابرند و (برخی) ضجور (۱۰) طالب نامند و معرفت و صاحب دنیا و آخرت . اما متعنان (۱۱) در کمین اند و مدعیان گوشه نشین . بیدار او مفتقرند و جواب این حرف را منتظر .

### ح - حذف ضمایر ماضی نقلی بقرینه :

باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده فراش باد صبارا گفته تافرش زمردی بگسترده و دایه ابر بهاری را فرموده تا نباتات را درمهد زمین پرورد . درختان را بخلمت نوروزی قبای سبزورق دربر گرفته و اطفال شاخ را بقدم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده . عصاره نالی (۱۲) بقدرت او شهد فایق شده و تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته . ذکر جمیل سعدی که در افواه عوام افتاده است وصیت سخنش که در بسط زمین رفته . به عین عنایت نظر کرده است و تحسین بلیغ فرموده و ارادت صادق نموده : توهم سخنی بگوی از آنچه گفته ای و شنیده . سر در بیابان نهاده است و زمام عقل از کف داده . برنو دقی (۱۳) گرفته اند بلکه حقی گفته . پسرش خمر خورده

است و عریضه کرده و خون کسی ریخته و خود از میان گریخته . درویش را دست قدرت بسته است و توانگر را پای ارادت شکسته . گفتی که خرده مینا بر خاکش ریخته و عقد ثریا از تاکش آویخته . بسعی اندوخته اند و برای مصلحتی نهاده . واقعه ها در پیش است و دشمنان از پس . هر که آمد بر او مزیدی کرده تا بدین غایت رسیده . لشکر بیش از این بوده است و ایشان را چنین فتحی میسر نشده . بارها بترك سماع فرموده است و موعظه بلیغ بگفته و در سماع قبول من نیامده . هنوز طفل است و سیرت بغض و عناد در نهاد او ممکن نشده :

## ۲ - حذف فعل عام بقورینه ( بیشتر فعل معین در افعال مرکب ) :

صولت برد آرمیده بود و ایام دولت ورد رسیده . شوخی کرده باشم و بضاعت مزجات (۱۴) بحضرت عزیز آورده . هم از عهد خردی آثار بزرگی در ناصیه او پیدا . بنجان آمده بودند و پریشان شده . دست . . . دراز کرده بود و جور و اذیت آغاز کرده . ظن آن شخص فاسد شد و بازار ایشان کاسد . متعبد بودمی و شب خیز و مولع زهد و پرهیز . اعتراض کرده بود و گفته . یکی را دل از دست رفته بود و ترك جان کرده . نشسته بودند و منفذ کاروان بسته . . . گرفته بود و ملجاء و مأوای خود ساخته . رانده بودند و مقام خالی مانده . که یار موافق بود و ارادت صادق . همه شب رفته بودم و سحر در کنار بیشه ای خفته . درمی در کف نبوده است و قراضه ای در دلف . منکر حال درویشان بود و بی خبر از حال ایشان . هرگز از دور زمان ننالیده بودم و روی از گردش آسمان درهم نکشیده . وفا کرده بود و شکر گفته . بغاری در نشسته بود و روی از جهانیان بسته . او ... مبالغه کرده بود و بر فوت صحبت تأسف خورده و بخطای خویش

اعتراف نموده . در معنی باز بود و سلسله سخن دراز . سر بهجیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده . در کجاوه انیس من بود و در حجره جلیس . سخت رانده بودم و ... سست مانده . تیر و کمان را دیدم از دست جوان افتاده ولرز بر استخوان . برقرار خویش مانده بود و تغیر در او نیامده . با ... سرخوش بود و نعل دلش در آتش . سالی ... نزاع افتاده بود و داعی در آن سفر هم پیاده : (۱۵)

(دنباله دارد)

۱ - سرایندگان و نویسندگان پیشین به پیروی از زبان پهلوی تکرار را عیب نمی دانستند خواه فعل و خواه سایر اجزای کلام چه در نظم و چه در نثر . نمونه بارز آن قصیده شکوائیه رودکی است با این مطلع :

مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود نبود دندان لابل چراغ تابان بود

۲ - یمین = سو کند . ۳ - لذغه = نیش زدن ، گزیدن .

۴ - مکاره = مکروهات . ۵ - حسین = هست و فرومایه .

۶ - رونده در معنی سالک طریقت . ۷ - خلقان = کهنه و ژنده .

۸ - معول = معتمد و مطمئن . ۹ - کھف = پناهگاه .

۱۰ - ضجور = دلتنگ . ۱۱ - متعنتان = سرزنش کنندگان .

۱۲ - نال = نای ، ۱۳ - دق = عیب و ملامت .

۱۴ - مزجاة = اندک و قلیل . ۱۵ . شاید گفته شود که در ذکر

شواهد سخن را با طناب کشیده ام اما دلیل آن است که هر شاهد حقاً مثلی است که چشم

پوشی از آن را جایز ندیدم .

مثل از کف داده . بر تو دمی (۱۳) گرفته اند بلکه حتی گفته . پسرش خمر خورده